

دو فصلنامه علمی تخصصی

مطالعات تطبیق فقه

زن و خانواده

سال دوم، شماره سوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۱

ولایت سیاسی زنان از منظر قرآن کریم

طاهره حیاتی^۱

چکیده

امروزه باتوجه به گسترش نظام فکری «فمینیسم» به ویژه در جوامع غربی، توجه جهانیان به مسئله زن و حضور او در مناصب کلان اجتماعی و سیاسی همانند مردان، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است؛ به گونه ای که گاه نشانه توسعه و پیشرفت در یک جامعه، میزان آمار بالای حضور زنان در مسئولیت ها و جایگاه های مهم سیاسی و اجرایی است. در تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی ایران نیز در حوادث مهم، حضور زنان در کنار مردان همیشه چشمگیر بوده است. در این میان، سؤال حائز اهمیت آن است که در نظام فکری اسلام، آیا زنان در امور سیاسی، بر مردان ولایت دارند؟ و محدوده این ولایت چه میزان است؟ باتوجه به آیات مورد استدلال موافقان و مخالفان ولایت سیاسی زنان، و نقد و بررسی هریک از آنها، زنان در امور سیاسی، هیچ گونه ولایتی بر مردان ندارند؛ بلکه همیشه تحت ولایت مردان قرار می گیرند. با این حال، ولایت نداشتن زنان، به معنای عدم جواز حضور آنان در اجتماع و به عهده گرفتن مسئولیت و مدیریت در مراکز و ارگان های سیاسی، نظامی و قضایی نیست.

واژگان کلیدی: قرآن، ولایت، سیاست، ولایت سیاسی، زنان

۱. دانش پژوه سطح چهار حوزه علمیه، گرایش فقه خانواده مؤسسه آموزش عالی حوزوی معصومیه قم، استاد گروه فقه تربیتی و فقه خانواده مجتمع آموزش عالی بنت الهدی و جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه، قم، ایران؛

مقدمه

با رشد و توسعه اقتصادی و فرهنگی در جوامع مختلف، توجه به موضوع زن و نقش او در توسعه اجتماع، بیش از پیش افزایش یافته است. ازجمله حیطه‌هایی که در مورد مسئله زنان مد نظر صاحب نظران قرار گرفته، نقش زنان در مسئولیت‌ها و مقام‌های سیاسی است؛ به گونه‌ای که در سال‌های اخیر، حضور زنان در عرصه سیاست به عنوان ریاست جمهور، وزیر، سفیر و... چشمگیر شده است.

در دین مبین اسلام، زنان به عنوان نیمی از جامعه بشریت، همواره مورد توجه بوده‌اند و تکالیف و حقوق ویژه‌ای برای آنان وضع شده است. اسلام به نقش زنان در جامعه و توسعه فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی، توجه خاص داشته و در کنار مسئولیت منحصربه‌فردی همچون نقش مادری و همسری، به حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، رنگ و بوی متفاوتی از جوامع به ظاهر متمدن قبل از اسلام همچون امپراتوری روم و ایران داده است.

البته در بین اندیشمندان اسلامی ایران، در مورد ولایت سیاسی زنان، رویکردهای متفاوتی مطرح است؛ ازجمله اینکه برخی تلاش دارند اثبات کنند که زن از نظر اسلام، موجود دست دوم است و اصولاً اجازه حضور در مسائل مدیریتی و کلان را ندارد. این متفکران، به نام اسلام، در برابر حضور زنان در اجتماع می‌ایستند و با آن برخورد می‌کنند. اما در مقابل، برخی می‌کوشند با مظلوم جلوه دادن زنان در فرهنگ اسلامی و دادن آمارهای مختلف از ظلم به زنان در عرصه اجتماعی و مدیریتی در نظام سیاسی ایران، زمینه حضور گسترده زنان در اجتماع را فراهم آورند. اما اشکالی که در این گونه اظهار نظرها وجود دارد، غلبه نگرش کمیت‌گرایی محض است. برحسب این نگرش، همان گونه که برخی مجامع و سازمان‌های بین‌المللی ترویج می‌کنند، سطح پیشرفت و توسعه کشورهای مختلف، بر پایه شاخص‌هایی مانند میزان مشارکت زنان در عرصه‌های مدیریتی و برنامه‌ریزی تعیین می‌شود و نتیجه این نگرش آن است که

هیچ کشوری به توسعه نمی‌رسد مگر زمانی که مناصب مدیریتی سازمان‌ها، نمایندگی مجلس، وزارت و... به تعداد مساوی بین زنان و مردان توزیع شده باشد. برای دستیابی به نظریه صحیح در اسلام، لازم است به منابع دینی همچون قرآن، سنت و اخبار معصومین علیهم‌السلام، اجماع فقهاء و... رجوع نمود. اما آنچه در این مقاله به عنوان منبع برای اثبات یا ردّ «ولایت سیاسی زنان» مورد کندوکاو قرار می‌گیرد، آیات قرآن است.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. ولایت

برای تبیین مفهوم «ولایت»، باید معنای آن را نزد اهل لغت دانست؛ چراکه برای فهم معنای دقیق یک کلمه، در ابتدا باید به دنبال معنای لغوی آن بود و سپس معنای اصطلاحی آن را جستجو کرد.

۱-۱-۱. معنای لغوی

واژه «ولایت» از ریشه «ول ی» بوده و مشتقات بسیاری از این ماده در قرآن و روایات آمده است؛ از جمله: وَلِی، وَلَاء، وَلَایَت، وَلَایَت، مَوْلٰی، مَوْلٰی عَلَیْهِ، وَلِی، أَوْلِیَاء، تَوَلَّی و.... آنچه مرتبط با بحث حاضر است، فهم معنای وَلِی و ولایت است.

در کتب لغت، درباره معنی «ولایت» بحث‌های مفصّلی شده است. در مصباح المنیر آمده است: ولی به معنای قرب و نزدیکی است. مضارع آن غالباً مکسور العین است، و گاهی مفتوح العین می‌آید و مصدر آن، «وَلَّیْتُ» (با کسره) است و ولایت (با فتحه یا کسره) به معنای «یاری کردن» می‌باشد. «مَوْلٰی» در معانی مختلفی به کار رفته است؛ از جمله: پسرعمو، خویشاوند، یاور، هم‌قسم، آزادکننده بنده، و بنده آزاد شده که به آنها «مَوَالِی» می‌گویند. «وَلِی» بر وزن «فَعِیل»، به معنای کسی است که متصدی و سرپرست بر امور دیگری می‌باشد؛ و از همین معناست صفت خداوند در آیه «وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» (فیومی، بی‌تا، ص ۶۷۲-۶۷۳).

جوهری در صحاح می‌آورد: «وَلِی» به معنای قرب و نزدیکی است و گاه گفته شده که به معنای دوری بعد از نزدیکی است. «وَلِی» به معنای ضد دشمن است، و «مَوْلِی» به معنای آزادکننده، آزاد شده، پسرعمو، یاور و همسایه است. همچنین «وَلِی» به معنای داماد، و هرکسی است که امور دیگری را بر عهده دارد. وقتی گفته می‌شود: «بَيْنَهُمَا وَلَاءٌ»، یعنی بین دو نفر نزدیکی و قرابت وجود دارد. ولایت (با کسره) به معنای سلطان؛ و ولایت (با کسره یا فتحه) به معنای یاری کردن است. سیبویه گفته است: ولایت (با فتحه) مصدر است و ولایت (با کسره) اسم مصدر؛ پس اگر به صورت مصدر بیاید، مفتوح می‌شود (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۵۲۸-۲۵۳۱).

مصنف النهاية فی غریب الأثر در تبیین معنای لغوی واژه‌های به‌کاررفته در روایات می‌نویسد: «وَلِی» همان ناصر و یاور است، و گفته شده به معنای تصدّی و سرپرستی امور جهان و خلائق می‌باشد. از نام‌های خدا «والی» است، که مالک بر همه چیز، و متصرّف در آنها می‌باشد. «ولایت» مشعر به تدبیر و قدرت و فعل است و اگر این معانی در آن لحاظ نشود، نمی‌توان به فردی که ولایت دارد، نام «والی» نهاد.

کلمه «مَوْلِی» در احادیث بسیار آمده است و معانی زیادی دارد؛ از جمله: ربّ، مالک، سرور، نعمت‌دهنده، آزادکننده، یاور، محبوب بودن، تبعیت‌کننده، همسایه، پسرعمو، هم‌پیمان، داماد، عبد، آزاد شده، کسی که به او نعمت داده شده، و هرکسی که سرپرست امور است و قوام کارها به اوست، مولا و وَلِی خواهد بود. ولایت (با فتحه) به معنای یاری، و ولایت (با کسره) به معنای سلطنت و امارت است (جزری، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۲۷-۲۳۰).

در تاج العروس، ۲۱ معنا برای کلمه «مَوْلِی» بیان شده است که اکثر آن معانی، در سایر کتب لغت نیز ذکر شده‌اند. این معانی عبارتند از: مالک، عبد، آزادکننده بنده (المُعْتَق)، بنده آزاد شده (المُعْتَق)، مصاحب و همراه (الصاحب)، خویشاوندان نزدیک مثل پسرعمو و پسرخواهر، همسایه، هم‌قسم و هم‌پیمان (الحلیف)، تمامی خویشان (العصبات کلّهم)، مهمان (التزّیل)، شریک، پسرخواهر، پسرعمو، متولّی و سرپرست

کارها، خداوند که متولی امور خلاق است (الرَّبُّ لَتَوَلَّيْهِ أُمُورَ الْعَالَمِ؛ یاور (الناصِر)، نعمت دهنده (الْمُنْعِم)، کسی که به او نعمت داده شده (الْمُنْعَمَ عَلَیْهِ)، دوستدار (الْمُحِبُّ)، تابع و پیرو، و داماد (الصَّهْر). (حسینی واسطی، ۱۴۱۴، ج ۲۰، ص ۳۱۰-۳۱۷)

در لسان العرب آنچه که از نهاییه و تاج العروس نقل کردیم، جمع آوری شده است؛ لذا از تکرار آن خودداری می‌کنیم (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۴۰۶-۴۱۵).

از بررسی کتب لغت این معنی به دست می‌آید که معنای اصلی ماده «و ل ی»، قرب و نزدیکی است و همین معنا، در تمامی کاربردهای کلمه «و ل ی» لحاظ شده است. پس ولایت خواه با فتحه باشد یا کسره، خواه مصدر باشد یا اسم، در تمامی مصداقیاتش، معنای قرب و نزدیکی بین طرفین - والی و مولی علیه - لحاظ شده است. (مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲، ج ۱۳، ص ۲۰۲-۲۰۴) بر همین اساس است که راغب اصفهانی در المفردات می‌نویسد: «وَلَاءٌ» به معنای این است که دو شیئی یا بیشتر به گونه‌ای باشند که بین آنها چیز دیگری نباشد. این واژه در معنای قرب و نزدیکی بین دو چیز به اعتبار مکان، نسبت، دین، دوستی، یاری و اعتقاد به کار برده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۸۵).

۱-۱-۲. معنای اصطلاحی

علامه طباطبایی، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده، بعد از ذکر معنای ولایت از مفردات راغب، می‌فرماید: «قرب و نزدیکی که در کلمه «ولایت» مدّ نظر است، اولین بار در نزدیکی زمانی و مکانی اجسام به کار برده شده و آن‌گاه به طور استعاره، در نزدیکی‌های معنوی استعمال گردیده است. اگر ولایت را قرب و نزدیکی معنوی فرض کنیم، لازمه‌اش این است که برای ولی، قربی باشد که برای غیر او نیست، مگر به واسطه او؛ پس هرآنچه از شئون زندگی مولی علیه که قابل واگذاری به دیگری است، تنها ولی می‌تواند عهده‌دار آنها شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۱-۱۲، ج ۱۳، ذیل آیه ۴۴ سوره کهف، ص ۳۱۷).

ایشان در ادامه می‌نویسد: «معنای قرب در «ولی میت» به معنای قرب معنوی است؛ یعنی همان طور که میت قبل از مرگش می‌توانست در اموال خود تصرف کند،

ولی او، بعد از مرگ او می‌تواند همان تصرفات را بکند. همچنین است معنای «ولی صغیر» که می‌تواند در شئون مالی صغیر اعمال تدبیر کند. به همین معنا است «ولایت خداوند» که ولی بندگان است، و امور دنیا و آخرت آنها را تدبیر می‌نماید. پیغمبران علیهم‌السلام هم «ولی مؤمنین» هستند؛ مثلاً رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ولی مؤمنین است، چون دارای منصبی است از طرف پروردگار، و آن این است که در بین مؤمنین حکومت و قضاوت نماید. و همچنین است حکام و جانشینانی که آن حضرت برای شهرها معلوم می‌کند؛ زیرا آنها نیز دارای این ولایت هستند که در بین مردم تا حدود اختیار ایشان حکومت کنند. پس آنچه از معانی ولایت در موارد استعمالش به دست می‌آید اینکه ولایت عبارت است از: یک نحوه قرب و نزدیکی، که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود» (همان).

بنابراین، معنای ولایت در تمامی مواردی که استعمال می‌شود، مانند: ولایت بر جامعه مسلمین، ولایت بر میت، ولایت بر صغیر و... همان قرب و نزدیکی بین ولی و مولی علیه است و این قرب معنوی، سبب می‌شود که ولی، در امور مولی علیه تصرف کند و مدبر شئون مختلف او باشد. البته باید توجه نمود که ولایت، نوعی سلطه و مسئولیت برای نفع‌رسانی به مولی علیه است و فرق می‌کند با حق که انتفاع از غیر است. در این زمینه گفته شده:

ولایت به مفهوم سرپرستی، سلطه‌ای است مشروط و نه مطلق، بدین معنا که «ولی» در مقام انجام وظیفه ولایت خود، می‌بایست که مصالح «مولی علیه» را در نظر بگیرد و بدون آن، ولایتش نافذ نیست؛ زیرا متبادر به ذهن از لفظ «ولی» به معنای سرپرست، سلطه نفع‌رسانی و مسئولیت است نه انتفاع، برخلاف «حق» که سلطه انتفاعی است. از باب مثال، در مقایسه بین ولایت قیم بر ایتام و حق زناشویی بین مرد و زن می‌توان این فرق را به وضوح دریافت؛ زیرا قیمومت بر ایتام، محدود به مصالح آنان است؛ بدین معنا که قیم آنگاه می‌تواند در اموال صغار تصرف کند که به مصلحت ایشان باشد: «وَلَا تَقْرَبُوا

مَالِ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، اما در حق استمتاع زوج از زوجه، جنبه انتفاعی زوج در نظر گرفته شده، همچنان که متقابلاً در حق نفقه، جنبه انتفاعی زوجه مراعات شده است و مصلحت طرف مقابل در هیچ يك مطرح نیست و تمامی حقوق بر همین اساس و پایه است. خلاصه آنکه معنا و مفهوم «سرپرست»، سلطه مقتید است نه مطلق؛ یعنی سلطه ای است که به سود مولی علیه تشریع شده نه به نفع ولی. (خلخالی، ۱۴۲۲، ص ۹۱-۹۲)

۱-۲. سیاست

۱-۲-۱. معنای لغوی

کلمه «سیاست» (Politic, Policy) در اصل، یونانی و به معنای ارتباط با مدینه و شهر است و در یونان باستان، شهر یا «سیتة» مجموعه ای از انسان ها بود که دارای حقوق مساوی بوده و کم و بیش در اداره کردن منافع مشترکشان سهیم بوده اند. در جوامع «فلسفه عملی» حکما، «سیاست مدن» یکی از سه شاخه اساسی فلسفه عملی شناخته شده و «اخلاق» (فردی) و «تدبیر منزل» دو شاخه دیگر است. براین اساس آنچه جوهره سیاست را تشکیل می دهد، تدبیر و تفوق بر اداره شهر توسط حاکم است (قاضی زاده، ۱۳۷۶، وبگاه imam-khomeini.ir).

سیاست در لغت عرب از ماده (سَاسَ یَسُوْسُهُ)، به تدبیر کردن، اصلاح امور دیگران و یا امور دیگری را بر عهده گرفتن، معنا شده است (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۵ و ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۱۰۸). واژه «سیاست» در لغتنامه دهخدا به معنای پاس داشتن ملک، حفاظت، نگهداری، حراست، حکم راندن بر رعیت، حکوم و، ریاست آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه «سیاست»). در فرهنگ نامه عمید نیز در معانی مختلفی از جمله اداره و مراقبت امور داخلی و خارجی کشور، درایت، باهوشی، خردمندی و حسابگری منفعت جویانه بیان شده است؛ و سیاست مدن به معنای علم به مصالح جامعه، اداره کردن امور و فراهم ساختن اسباب رفاه و امنیت مردمی که در یک شهر یا کشور زندگی می کنند، گفته شده است (عمید، ۱۳۸۹، ذیل واژه «سیاست»).

از گفته‌های واژه‌شناسان درمی‌یابیم که شخص سیاستمدار، ولایت و سرپرستی تمامی مسائل زندگی مردم را عهده‌دار است و بر همه آنها نظارت و دخالت دارد. هرچند که در قرآن در موارد متعدد، سخن از ولایت و حکومت آمده است، اما واژه «سیاست» و مشتقات دیگر این ماده، در آیات قرآن ذکر نشده است.

۲-۲-۱. معنای اصطلاحی

علامه محمدتقی جعفری در تعریف سیاست گفته‌اند: مدیریت و توجیه انسان‌ها با نظر به واقعیت‌های «انسان آن‌چنان‌که هست» و «انسان آن‌چنان‌که باید باشد»، از دیدگاه هدف‌های عالی مادی و معنوی، سیاست نامیده می‌شود. سیاست به معنای حقیقی آن عبارت است از: مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۴۸).

بنابر تعریف علامه، سیاست همان حکومت و ولایت در اسلام است که ازجمله شئون ائمه اطهار (علیهم‌السلام) می‌باشد. همین معنای سیاست است که در بیانات امام خمینی (ره) به عنوان اصل «جدا نشدن دین از سیاست» مورد تأکید قرار گرفته است؛ آنجا که فرمود: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کردند. سیاست من از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح در دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۵).

بعضی دیگر، سیاست را هرگونه تدبیر، تلاش، فعالیت، تعمیق، تفکر و اقدام فردی و جمعی برای کسب قدرت و به عهده گرفتن اداره امور کشور دانسته‌اند، به‌گونه‌ای که جامعه و افراد آن، در مسیر آمال و خواسته‌های خویش قرار بگیرند (مدنی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۳). برخی از سیاستمداران نیز تلاش کرده‌اند معنای دیگری برای سیاست ارائه دهند. امام خمینی (ره) در کلام خود به این نکته اشاره می‌فرماید: «ما را بردند

پیش او [رئیس سازمان امنیت]. او ضمن صحبت هایش گفت: آقا سیاست عبارت از دروغ‌گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است، این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست شماسست. البته سیاست به این معنایی که اینها می‌گویند. این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد. این سیاست شیطانی است» (همان، ج ۱۳، ص ۲۱۷).

امام خمینی علیه السلام در نقد معنای سیاست در نظام‌های مادی می‌فرماید: «اگر فرض کنیم یک فردی پیدا شود که سیاست صحیح اجرا بکند، نه به آن معنای شیطانی فاسدش... سیاست شیطانی و سیاست‌های صحیح اگر هم باشد، امت را در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است، بُعد اجتماع مادی است و این سیاست، یک جزء ناقص از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و اولیا ثابت است» (همان).

ایشان در تعریف سیاست اسلامی می‌فرماید: «سیاست به معنای اینکه جامعه را راه برد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست. این در روایات ما برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله با لفظ سیاست ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد. همانی که در قرآن، صراط مستقیم گفته می‌شود: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و ما در نماز می‌گوییم... دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیا است... انبیا علیهم السلام شغل‌شان سیاست است. دیانت همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مرد است، آنها را از آن راه می‌برد. هدایت می‌کند» (همان، ص ۲۱۷-۲۱۸).

در جمع‌بندی می‌توان گفت که چنین تعریفی برای سیاست، با مفهوم لغوی آن نیز در ارتباط است و به معنای حکومت و رهبری بر جامعه و اداره امور جامعه و مردم در مسیر هدایت و رستگاری آنان است.

۱-۳. ولایت سیاسی

باتوجه به تعریف اندیشمندان اسلامی همچون امام خمینی علیه السلام از سیاست، مقصود از «ولایت سیاسی» همان تصرف و تدبیر در شئون مختلف اجتماع در سطح خرد و کلان، به منظور اداره و راهبرد آن در مسیر کمال و قرب الی الله است. به عبارت دیگر، ولایت، حق امر و نهی است و لازمه آن، اجرای دستورات ولی و صاحب ولایت از سوی فرد و مردم جامعه است. حال باید دید آیا زنان دارای چنین حقی هستند که وقتی دستوری صادر کنند اجرای آن بر دیگران، از جمله مردان لازم باشد و همه زیردستان حتی مردان هم ملزم به اجرای آن باشند؟ یا این حق فقط ویژه مردان است و زنان حق دخالت در مسائل اجتماعی و سیاسی که جنبه ولایی دارد را ندارند.

سمت های سیاسی و اجتماعی در گذشته و به خصوص در زمان پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام محدود بوده است به چند سمت که عبارتند از:

- مقام خلافت که به اعتقاد شیعه، مختص به معصومین علیهم السلام می باشد، اما غالباً در دست غاصبان بوده است. این منصب، بالاترین منصب سیاسی جامعه به حساب می آید.
- مقام امارت، فرمانداری یا استانداری یک شهر یا یک منطقه.
- منصب قضاوت.
- مناصب نظامی.

اما در دنیای امروز، سمت ها و مناصب سیاسی و اجتماعی، دارای شاخه ها، مراتب و درجات بسیار زیادی است. وزارتخانه ها و ادارات کل و مدیریت های فراوان در زیرمجموعه دولت، قوه قضائیه، ارتش و... قرار دارد که همگی به نوعی در شمار مناصب ولایی محسوب می شوند. در یک تقسیم بندی می توان این سمت ها و مناصب سیاسی را در موارد زیر خلاصه نمود:

- ولایت و حکومت بر تمام جامعه که در جامعه اسلامی به آن «ولایت فقیه» گویند.

• فتوا دادن و مرجعیت

• قضاوت

• ریاست جمهوری

• نمایندگی مردم در مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، مجلس قانون‌گذاری و...

• وزیر در وزارتخانه‌ها

• مدیریت در سطوح مختلف ادارات و ارگان‌های دولتی، قضایی، نظامی و غیره، کارخانه‌ها و...

• شرکت در انتخابات و راهپیمایی‌ها و...

برخلاف تصور عموم، برخی از موارد فوق، اصولاً تحت معنای «ولایت» قرار نمی‌گیرند که در ادامه، مختصراً توضیح داده خواهد شد. بنابراین، بحث از اینکه «آیا ولایت زنان در این امور صحیح است یا خیر؟» در این موارد مطرح نمی‌شود و در همه آن موارد، زنان و مردان به یک اندازه اجازه حضور دارند.

الف) شرکت در انتخابات و راهپیمایی‌ها و...

شرکت در انتخابات و راهپیمایی‌ها و... همانند بیعت در صدر اسلام است که پیامبر ﷺ در جریان بیعت عقبه، با زنان اهل مدینه نیز بیعت کرد. همچنین در غدیر خم نیز دستور داد زن‌ها با امیرالمؤمنین علی (ع) به ولایت بیعت کنند.

ب) مدیریت در سطوح مختلف ادارات و ارگان‌های دولتی، قضایی، نظامی و غیره، کارخانه‌ها و...

مدیریت در سطوح مختلف ادارات و ارگان‌های دولتی و... حتی بر عهده گرفتن وزارت در وزارتخانه‌های دولتی، فقط پذیرش مسئولیت برای اجرای یک سری ضوابط و قوانین مدون است. بر همین اساس است که مدیر و وزیر، حق تخلف از قوانین مشخص شده برای انجام مسئولیتش نداشته و اجازه تصرف در اموال تحت اختیار خود را ندارد.

امام خمینی علیه السلام در پاسخ به سؤال برخی از جوانان شهرستان بیرجند از کیفیت ولایت اداری مسئولین در ادارات می‌فرماید: «ولایت اداری، در اسلام نیست و کارمندان و مسئولین در ادارات، فقط مسئولیت دارند که بر طبق اداره و دولت اسلامی عمل کنند و ولایتی بر کسی و چیزی ندارند» (وبگاه khamenei.ir، پاسخ دفتر امام خمینی علیه السلام به استفتاء توسط کانون اسلامی جوانان شهرستان بروجن، تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۱).

ج) نمایندگی مردم در مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، مجلس قانون‌گذاری و...

نمایندگان مردم در مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و... نیز حق تصرف در امور غیر را ندارند؛ بلکه هرکدام از این مجامع، تنها جای شور و مشورت و برنامه‌ریزی است و ولایت و تصرف در امور غیر به حساب نمی‌آیند.

بنابر تعریف «ولایت سیاسی» که تصرف و تدبیر در شئون مختلف اجتماع در سطح خرد و کلان، به منظور اداره و راهبرد آن می‌باشد، سخن از ولایت سیاسی زنان، محدود است به مسئولیت‌هایی که منجر به تصرف در امور اجتماع و جامعه اسلامی است از جمله حکومت و رهبری جامعه، قضاوت و مانند آن اما شامل سایر منصب‌های مدیریتی نمی‌باشد.

همان گونه که گفته شد، واژه «سیاست» در قرآن نیامده و غالب مصادیق ولایت سیاسی نیز ذکر نشده است؛ بلکه همانند بسیاری از موضوعات دیگر قرآنی، فقط اصل ولایت و حاکمیت و حق تصرف برای خدا، پیامبران، ائمه اطهار و... بیان شده است. اندیشمندان اسلامی در زمینه «ولایت سیاسی زنان» دو نظر دارند: برخی قائل به جواز هستند، اما برخی دیگر، ولایت سیاسی را مختص به مردان می‌دانند و هرگونه ولایت سیاسی برای زنان مانند رهبری، ریاست جمهوری و... را ممنوع می‌شمارند. هریک از این صاحب نظران به دلایل مختلف تمسک جسته‌اند و از جمله دلایلی که هر دو گروه به آن استناد می‌کنند، قرآن است. این مقاله با دقت نظر در آیات قرآنی

مورد تمسک موافقین و مخالفین ولایت سیاسی زنان، به دنبال یافتن نظر قرآن در این مسئله است.

باید توجه نمود که صاحب نظران در اثبات یا ردّ ولایت سیاسی زنان، به دلایل متعدد استناد کرده‌اند و فقط یکی از دلایل آنها آیات قرآنی است؛ بنابراین برای دستیابی به نظریه صحیح اسلام در این مسئله، لازم است همه دلایل بررسی شود. اما این مقاله، گنجایش بیان تمامی ادله موافقین و مخالفین ولایت سیاسی زنان را ندارد؛ بلکه تنها به بررسی آیات قرآنی در این خصوص می‌پردازد و تحقیق در سایر ادله را محوّل به پژوهشی دیگر می‌نماید.

۲. بررسی آیات قرآن

از برخی آیات قرآن، به عنوان دلیلی برای اثبات جواز ولایت سیاسی زنان استفاده شده و در مقابل، به پاره‌ای از آیات برای ردّ ولایت سیاسی زنان استناد شده است. در این مقاله، تنها درصدد بیان دیدگاه قرآن در مورد ولایت سیاسی زنان هستیم؛ بنابراین، دلایل قرآنی موافقان و مخالفان بررسی می‌شود و نظر نهایی قرآن در مورد «ولایت سیاسی زنان» بیان خواهد شد.

۲-۱. آیات جواز ولایت سیاسی زنان

قائلین به جواز ولایت سیاسی زنان در جامعه، به دو آیه استناد می‌کنند: یکی، آیات داستان ملکه سبا و دیگری آیات امر به معروف و نهی از منکر. در ادامه، این آیات بررسی خواهند شد.

آیه اول: حکومت ملکه سبا

خداوند، داستان ملکه سبا را این چنین بیان کرده است:

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ... قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾؛ «من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می‌کند،

و همه چیز در اختیار دارد، و (به خصوص) تخت عظیمی دارد!... (ملکه سبا) گفت: «ای اشراف (و ای بزرگان!) نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید، که من هیچ کار مهمی را بدون حضور (و مشورت) شما انجام نداده‌ام. گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با توست؛ بین چه دستور می دهی. گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند؛ (آری) کار آنان همین گونه است و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم) هدیه گرانبهایی برای آنان می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند (و از این طریق آنها را بیازمایم)» (نمل، ۲۳-۳۵).

در سوره مبارکه نمل، بعد از آنکه هدهد در جلسه حضرت سلیمان علیه السلام غایب بود، برای توجیه غیبتش، خبری را با تعجب برای سلیمان بیان کرد: من در سرزمین سبا که مردم آن خورشیدپرستند، زنی را دیدم که بر آنها حکومت می کرد ﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ﴾. حضرت سلیمان علیه السلام پس از آگاهی از این حکومت کفر، نامه ای به ملکه سبا نوشت و او را دعوت به تسلیم کرد. هدهد نامه را درون قصر ملکه سبا انداخت. بلقیس پس از اطلاع از نامه سلیمان، بزرگان حکومت را برای مشورت گرد هم آورد و از آنان نظرخواهی کرد. آنان با در نظر گرفتن قدرت و توانایی حکومت، پیشنهاد جنگ با سلیمان را دادند اما در آخر اعلام کردند هر تصمیمی که ملکه بگیرد برای آنان قابل پذیرش است ﴿وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾. بلقیس، در مقابل پیشنهاد کارگزارانش چنین سخن گفت: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾؛ «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند؛ (آری) کار آنان همین گونه است». و در نهایت دستور داد برای جلوگیری از خطر هجوم دشمن، هدایایی برای سلیمان ارسال شود.

استدلال به این آیات، این گونه است:

• کارگزاران و مشاوران حکومت سبا، سخنان ملکه را قبول داشته و تابع دستور او

بوده‌اند؛ همچنان‌که گفتند: «وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ»؛ «تصمیم نهایی با توست؛ ببین چه دستور می‌دهی».

• خداوند جریان حکومت ملکه سبا را مطرح کرده و حاکمیت او را نادرست معرفی نکرده است.

• جمله «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ «آری کار آنان همین گونه است» بر اساس نظر گروهی از مفسران، سخن خداوند است و تأییدی بر کلام ملکه سبا است (مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ج ۲، ص ۱۲۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۴۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۲ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۴۴).

بنابراین، خداوند سخن بلقیس را درباره ویژگی پادشاهان در هنگامی که وارد مناطق مسکونی می‌شوند و آنجا را ویران می‌کنند، تأیید کرده است. بر اساس این تفسیر، خداوند نه تنها حاکمیت ملکه سبا را نادرست معرفی نکرده؛ بلکه با جمله تأییدآمیز «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»، عقل و درایت ملکه سبا را ستوده است.

با توجه به داستان ملکه سبا می‌توان گفت خداوند که ناقل داستان است، نه تنها حکومت و ولایت بلقیس بر مردم سرزمینش را مذموم ندانسته؛ بلکه او را به واسطه توانایی عقلی و درایتش در تصمیم‌گیری صحیح ستوده است. پس این آیه، دلیلی بر جواز ولایت سیاسی زنان در جامعه است.

نقد استدلال

به این استدلال پاسخ داده می‌شود:

اولاً تبعیت مردم و کارگزاران سرزمین خورشیدپرستان از ملکه سبا نمی‌تواند برای دینداران قابل استناد باشد. البته اگر پس از اینکه بلقیس با حضرت سلیمان علیه السلام آشنا شد و ایمان آورد، به عنوان حاکم بر سرزمینش باقی می‌ماند، می‌شد این حاکمیت را دلیل شرعی بر جواز حاکمیت و ولایت زنان دانست، ولی پس از ایمان به خدا و پیروی از حضرت سلیمان، دلیل و مدرکی نداریم که ملکه سبا به حکومت خود ادامه داده باشد.

ثانیاً بنابر نظر برخی از مفسرین، جمله «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» ادامه سخن ملکه سبا است و سخن خداوند نیست (سمرقندی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵۸۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۶۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۶۱ و مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۴۵۵)؛ همچنان‌که علامه طباطبایی می‌فرماید: بعضی از مفسرین گفته‌اند که این جمله، ادامه سخن ملکه سبا نیست، بلکه کلام خداوند است، حرف صحیحی نیست؛ زیرا مقام، اقتضای چنین تصدیقی را ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۶۱).

با وجود این احتمال در عبارت «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» می‌توان گفت که استدلال به آیه، مخدوش است. به عبارت دیگر، این آیات فقط در مقام بیان داستان ملکه سبا و کیفیت ایمان آوردن و تسلیم شدن او در مقابل حضرت سلیمان علیه السلام هستند و هیچ ارتباطی به مسئله حاکمیت و ولایت ملکه سبا ندارند تا از آنها برای جواز ولایت سیاسی زنان استفاده شود.

آیه دوم

خداوند در سوره توبه می‌فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «مردان و زنان باایمان، ولی (یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند. به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند توانا و حکیم است» (توبه، ۷۱).

خداوند در ابتدای این آیه، ولایت بعضی از مؤمنین و مؤمنات بر بعض دیگر را بیان کرده و در ادامه، تکالیفی همچون امر به معروف و نهی از منکر، نماز، زکات و... را بیان فرموده است. در تمامی احکام ذکرشده در این آیه، تفاوتی بین زنان و مردان نیست؛ بنابراین می‌توان گفت که در ولایت داشتن نیز بین زنان و مردان تفاوتی وجود ندارد و هریک بر دیگری ولایت دارند.

البته باید دید معنای ولایت در این آیه چیست؟ اکثر مفسرین، کلمه «اولیاء» را به معنای دوست و یار و یاور می‌دانند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۷۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۳۶ و قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۴۶۲)، اما برخی آن را به سرپرست ترجمه کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۳۸). علامه طباطبایی از جمله کسانی است که ولایت در این آیه را «ولایت در تدبیر» دانسته است (همان، ج ۱۴، ص ۱۳). ایشان معتقد است کلمه «ولی» دارای معنای عام با مصادیق مختلف است و چنین کلماتی فقط به کمک قرینه، در یکی از معانی خودشان معین می‌شوند. خداوند در آیه شریفه «وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُنَّ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» قید (یأمرون...) را آورده تا ولایت را در یکی از معانی‌اش که ولایت تدبیر است، معین سازد (همان، ص ۱۵). ایشان واژه «ولی» در این آیه را همانند آیه «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب، ۶)، آیه اولی الامر (نساء، ۵۹) و آیه ولایت (مائده، ۵۵)، به معنی سرپرست می‌دانند (ر.ک: به طباطبایی، ۱۴۱۷، ذیل هریک از آیات).

شهید مطهری نیز ولایت را در اینجا به معنی سرپرستی دانسته است و می‌نویسد: «مؤمنین و مؤمنات بعضی‌شان حامی و راعی و سرپرست بعض دیگر هستند که چه می‌کنند؟ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۲، ص ۶۳).

در یکی از مقالات آمده است: «در این آیه، زنان و مردان مؤمن، بدون هیچ تفاوتی، بر یکدیگر ولایت دارند و بر همین اساس، وظیفه دارند امر به معروف نموده و از منکر نهی نمایند و به عبارت دیگر، پیگیر اجرای تمام احکام سیاسی و اجتماعی جامعه باشند. پیگیری و همکاری با حکومت برای مدیریت درست جامعه و انتقاد از عملکرد خلاف و نادرست حکومت‌ها، اختصاص به گروه خاصی ندارد؛ چه مردان و چه زنان، باید به انجام این کار مهم بپردازند». (ذاکری، ۱۳۹۱، وبگاه jh.isca.ac.ir)

علاوه بر این آیه، آیات دیگری نیز درباره امر به معروف و نهی از منکر وارد شده است و مخاطب هیچ‌یک از آنها فقط مردان نیستند؛ بلکه مخاطب قرآن، امت اسلامی اعم

از زنان و مردان است و از آنجاکه در برخی مراتب امر به معروف و نهی از منکر، ولایت شرط است، بنابراین خداوند در آیات امر به معروف، ولایت را برای زنان نیز قائل شده است.

نقد استدلال

اولاً ولایتی که در این آیه بیان شده است اگر به معنای مشارکت در سرنوشت جامعه و داشتن مسئولیت نسبت به دیگر مؤمنین است که مراتب اولیه امر به معروف و نهی از منکر این گونه است، این معنا با معنای اصطلاحی ولایت که پیشتر گفته شد که به معنای حق تصرف در امور دیگران است، تفاوت دارد. بنابراین، این آیه دلالتی بر ولایت سیاسی ندارد.

ثانیاً درست است که آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، متضمن نوعی ولایت و حق تصرف است، ولی به فتوای فقهاء، این مرتبه فقط مختص به حاکم شرع است. بنابراین باید گفت خطاب در این آیه، مختص به حاکمان و والیان است و این ادعا، خلاف ظاهر آیه است که خطاب به امت اسلامی به صورت عام می باشد.

در نتیجه، این آیه و سایر آیات امر به معروف و نهی از منکر، خطاب به همه اقشار جامعه است و دلالت بر لزوم شرکت در مسائل اجتماعی دارد که در این زمینه نیز فرقی بین مردان و زنان نیست؛ همان گونه که در طول تاریخ نیز موارد شرکت زنان در راهپیمایی ها، انتخابات و... بسیار وجود دارد.

مشخص شد که آیات امر به معروف و نهی از منکر، دلالت بر جواز حضور زنان در مقامات ولایی همانند رهبر و حاکمیت، قضاوت و... ندارند و به عبارت دیگر بر اساس این آیات نمی توان استدلال نمود که زنان حق ولایت و اجازه تصرف در مال و جان و... مردم را داشته باشند. از طرف دیگر، داستان ملکه سبائین دلالتی بر جواز ولایت سیاسی زنان ندارد و در نتیجه باید گفت که بنابر آیات قرآن، نمی توان جواز ولایت سیاسی زنان را اثبات نمود.

۲-۲. آیات منع از ولایت سیاسی زنان

اندیشمندانی که ولایت سیاسی را مختص به مردان دانسته و ولایت زنان بر امور سیاسی را ممنوع می‌دانند، به چندین آیه در قرآن استدلال می‌کنند که ازجمله مهم‌ترین این آیات، آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء، آیه ۱۸ سوره مبارکه زخرف، آیه ۲۲۸ سوره مبارکه بقره و آیه ۳۳ سوره مبارکه احزاب است. در بین این چهار آیه، دو آیه اول از قوت بیشتری در استدلال برخوردار است و بنابراین، به بررسی این دو آیه اکتفا می‌شود.

آیه اول

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾؛ «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند» (نساء، ۳۴).

خداوند مردان را نسبت به زنان، قَوَّام قرار داده است. «قَوَّام» صیغه مبالغه، به معنای قیام و قوام می‌باشد. «قوام» در لغت، ستون و نظام هر چیزی است که برپا بودن شیء به آن است (جوهری ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۲۰۱۷؛ فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۲۰ و جزری، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۲۴). راغب در مفردات در ذیل آیه می‌نویسد: قیام به معنای حفظ و مراعات شیء است. گاه قیام به شخص است، و گاه قیام به تسخیر، و گاه قیام به اختیار. ازجمله موارد قیام به اختیار، آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۹۰). صاحب مجمع البیان می‌فرماید: مردان، مسلط بر زنان، در تدبیر امور زندگی، و تربیت و تأدیب و تعلیم آنها هستند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶۸ و طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۸۹).

بنابر معنای لغوی «قوام»، نتیجه قوام بودن مردان، سلطه و ولایت آنان بر زنان در شئون مختلف زندگی است. در این آیه شریفه، دو دلیل برای تسلط مردان بیان شده است:

- مردان بر زنان برتری و فضیلت دارند: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.
- مردان عهده‌دار نفقه زنان هستند: ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

در تفسیر این آیه، برخی آن را مختص به نظام خانواده دانسته و قوامیت و ولایت مردان و به تبع، نفی ولایت از زنان را منحصر به کانون خانواده می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۷۰-۳۷۱)؛ اما در مقابل، بسیاری از مفسران، آیه را بیانگر حکم عام ولایت مردان و نفی ولایت زنان می‌شمارند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۳۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶۸-۶۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۰۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۴۳ و قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۱).

کیفیت استدلال به این آیه در نفی ولایت سیاسی زنان چنین است که در آیه شریفه، حکم تسلط مردان بر زنان، عام است و مختص به ولایت زوج بر زوجه نمی‌باشد؛ چراکه دلیل اول قوامیت مردان، که فضیلت و برتری مردان بر زنان است، شامل نوع مردان می‌گردد و اختصاصی به شوهران ندارد (مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ج ۳، ص ۱۶۹ و گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۴-۴۵). لازمه اینکه خداوند قوامیت و سلطه بر زنان را به مردان سپرده است، نفی سلطه و ولایت زنان بر مردان است. بنابراین، امر ولایت، حکومت و سلطه بر تمام جامعه اسلامی که از امور مهم اجتماعی است، تنها بر عهده مردان می‌باشد و زنان حق تصدی و حاکمیت بر هیچ‌یک از مناصب ولایی همچون رهبری، ریاست جمهوری، قضاوت و... در اجتماع را ندارند.

ممکن است به عمومیت آیه اشکال شود که بنابر تعلیل دوم «وَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» قوامیت مردان بر زنان، به خاطر این است که آنها مسئول پرداخت نفقه زنان هستند؛ و این مطلب، فقط بین ازواج مطرح است. در نتیجه، دلیل دوم، مخصص دلیل اول بوده و معلوم می‌شود که مقصود از دلیل اول نیز برتری شوهران بر همسرانشان است. شأن نزول آیه که در مورد سعد بن ربیع بن عمر و زینب حبیبه دختر زید بن ابی‌زهیر، نازل شده، مربوط به دعوای بین همسران بوده و مؤید این تخصیص می‌باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶۸ و سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۵۱).

به این اشکال، دو گونه جواب داده می‌شود:

جواب اول: منظور از انفاق و نفقه دادن، تنها پرداخت مخارج توسط زوج برای زوجه‌اش نیست؛ بلکه انفاق عام است و شامل تمامی مصارف مالی مردان برای زنان می‌گردد؛ از جمله اینکه رهبر یا رئیس جمهور، اموال عمومی را انفاق و صرف مخارج مورد نیاز مردم می‌کند (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص ۱۴۵ و مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ص ۱۷۰-۱۷۱).

بنابر این جواب، تعبیر «أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» در آیه شریفه، به معنای لغوی انفاق، یعنی کم شدن و از دست رفتن مال، به خاطر مصرف کردن آن است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۳۵۷-۳۵۸؛ جوهری، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۵۶۰ و فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۱۸) و فقط به معنای فقهی نفقه در مورد پرداخت مالی به همسر بعد از ازدواج است (سعدی، ۱۴۰۸، ص ۳۵۸) نیست.

بنابراین، هر دو دلیل مطرح شده در آیه شریفه، برای قوامیت و ولایت مردان بر زنان، عام می‌باشند. در برخی روایات نیز برای اثبات سلطه عموم مردان بر عموم زنان، به این آیه استدلال شده است که مؤیدی بر این پاسخ - عام بودن آیه - هستند؛ از جمله:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوْنِي عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ؛ فَكَانَ فِيهَا سَأَلُهُ أَنْ قَالَ لَهُ: مَا فَضَّلَ الرِّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: كَفَضَلِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَكَفَضَلِ الْمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ، فَاَلْمَاءُ يُخَيِّ الْأَرْضَ وَبِالرِّجَالِ تُخَيِّ النِّسَاءَ لَوْلَا الرِّجَالُ مَا خُلِقَتِ النِّسَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۷۷ و بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۷۳)؛ از امام حسن عليه السلام

روایت شده که حضرت فرمود: گروهی از یهود خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله رسیدند، و داناترین ایشان سؤالاتی از آن حضرت پرسید؛ از جمله سؤال کرد: برتری مردان بر زنان چیست؟ پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: فضل و برتری مردان بر زنان، مانند برتری آسمان بر زمین، و برتری آب بر زمین است؛ و همان طوری که آب، زمین را زنده می‌کند، مردان نیز زنان را احیاء

می نمایند. اگر مردان نبودند، خداوند زنان را نمی آفرید. خداوند عزّ و جل می فرماید:
﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا...﴾.

جواب دوم: هرچند که دلالت مطابقی آیه، بر سلطه مردان بر زوجات در پرداخت نفقه است و معنای آیه خاص می باشد، اما دلالت التزامی و فحوای آیه، بیانگر سلطه مردان بر غیر زوجات است؛ چراکه زنان در فضای خانواده، تحت سلطه مردان هستند؛ پس به طریق اولی، در اجتماع نیز تحت سلطه آنان می باشند. پس بر اساس فحوای آیه می توان تسلط هر مردی بر هر زنی را اثبات نمود (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص ۱۴۶-۱۴۷ و گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۴). بر اساس این پاسخ، آیه مختص به ولایت مردان در محیط خانواده است، اما به دلالت التزامی، بر ولایت عموم مردان بر تمام زنان دلالت دارد.

این پاسخ مردود است؛ زیرا استدلال به فحوی، در این آیه صحیح نیست. توضیح آن اینکه در مواردی می توان به فحوی و قیاس اولویت تمسک نمود که همچون آیه ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾ (إسراء، ۲۳) باشد، که دلالت التزامی اش این است که «لَا تَضْرِبُهُمَا بِطَرِيقِ الْأُولَى»، یعنی به پدر و مادر در سخن گفتن نباید اف گفت، پس به طریق اولی و به دلالت التزامی نباید آنها را مورد ضرب قرار داد. در این مورد، حکم به «اف نگفتن» شدیدتر از حکم به عدم ضرب است. به عبارت دیگر، رعایت «اف نگفتن به ابوبین» سخت تر از نزدن آنها است؛ پس حکم به «اف نگفتن»، به طریق اولی دلالت می کند بر حکم «نزدن ابوبین». اما در مورد آیه مورد بحث، حکم به قوامیت شوهران، و پذیرش سلطه مرد (زوج) در محیط خانه و خانواده که کانون بسیار کوچکی است، آسان تر از حکم به قوامیت مردان و متعهد شدن به سلطه مردان در تمامی نظام اجتماع می باشد که کانونی بسیار بزرگ است؛ بنابراین، دلالت التزامی ایجاد نمی شود. پس در این آیه نمی توان به فحوی و دلالت التزامی تمسک نمود.

بنابراین، عمومیت آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...﴾ بر اثبات ولایت مردان بر زنان به علت اینکه اولاً مردان بر زنان برتری دارند و ثانیاً مردان مسئول تأمین مالی زنان هستند،

دلالیت دارد. نتیجه این سخن، نفی ولایت زنان بر مردان در تمام شئون اجتماعی و سیاسی است.

آیه دوم

﴿أَوَمَنْ يُنَشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾؛ «آیا کسی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد، و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟» (زخرف، ۱۸).

یکی از عقاید باطلی که کفار داشتند اینکه خداوند فرزندان دختری دارد که همان ملائکه هستند. در پاسخ به این عقیده باطل، خداوند می‌فرماید: چگونه به من که خدای شما و برتر از شما هستم، دختران، و به خودتان که عبد من هستید، پسران را نسبت می‌دهید! درحالی‌که زنان در مقایسه با مردان ضعیفند؛ چراکه به‌گونه‌ای خلق شده‌اند که اولاً به طلا و جواهر و زیورآلات، علاقه و انس دارند؛ و ثانیاً در مقام اقامه برهان، توانایی استدلال کردن و اظهار مطلوب را به طور کامل ندارند.

بنابر استدلالی که خداوند در مقابل کفار می‌نماید، معلوم می‌شود که نوع زن در مقایسه با نوع مرد، در اقامه برهان و مخاصمه ضعیف است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۹۰ و مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۱، ص ۲۸). کسی که توانایی دفاع از خود در موارد مورد نیاز به برهان آوردن را ندارد، قطعاً نمی‌تواند در امور سیاسی، مناصب مهمی همچون رهبری در جامعه که یکی از شئون اختیارات او، اقامه دلیل و برهان در مقابل زبردستان، قضاوت کردن و صدور دستورات آمرانه است را بر عهده بگیرد (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص ۱۴۹-۱۵۰ و مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ص ۱۷۴).

در نفی ولایت سیاسی زنان، به آیات دیگری نیز استناد شده است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص ۱۴۹-۱۵۲؛ مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ص ۱۷۴-۱۷۶ و مظاهری، ۱۳۸۹، ص ۲۰-۲۱)؛ اما چون استدلال به آنها دارای اشکال است، ذکر نمی‌شوند.

نتیجه‌گیری

با ردّ استدلال‌های قرآنی مخالفان ولایت سیاسی زنان و پذیرش آیات مورد تمسک موافقان، می‌توان نتیجه گرفت که از منظر قرآن کریم، ولایت به معنای تصدی و حق تصرف در جان، مال و تمامی امور زندگی مردم، تنها مختص به مردان است و زنان در این گونه منصب‌ها، حق ولایت و سلطه ندارند.

باتوجه به آیات امر به معروف و نهی از منکر که به عنوان دلیل دوم مخالفان ولایت سیاسی زنان بیان شد، و آیات دیگر در زمینه مسئولیت‌های اجتماعی - بررسی این آیات اقتضای مقاله‌ای مستقل در این زمینه دارد و از حوصله این مقاله خارج است -، زنان همانند مردان مورد خطاب خداوند در انجام مسئولیت اجتماعی امر به معروف و... هستند. بنابراین، از نظر قرآن، حضور زنان در اجتماع در مسئولیت‌های مختلف از جمله مدیریتی مانعی ندارد و این مسئله، متفاوت است با ممنوعیت زنان از بر عهده گرفتن مناصب ولایی و حکومتی.

در اینجا باید به یک نکته توجه نمود و آن اینکه جواز حضور زنان در مسئولیت‌های خرد و کلان اجتماعی، متفاوت است با وجوب حضور زنان؛ و این است تفاوت نظام فکری قرآن و نظام‌های فکری امثال فونیسم. تفاوت جنسیتی زن و مرد باعث شده است که خداوند برای هریک، مسئولیت‌هایی در نظر بگیرد که تناسب بیشتری با خلقت او دارد. براین اساس، زنان مسئولیت نسل‌آوری و نسل‌پروری و مردان مسئولیت تأمین هزینه‌های اقتصادی جامعه و... را به عهده دارند. تقسیم کار متناسب با نوع خلقت و توانایی‌ها، عدل محض است و خارج شدن از حیطه این تقسیم کار، اگرچه در برخی موارد همچون به عهده گرفتن کارهای اقتصادی و مدیریتی برای زنان، از نظر اسلام اشکال ندارد، اما خلاف رویه خلقت آنان است و گاه سبب ظلم به او می‌شود. بنابراین، از نظر اسلام، مطلوب‌ترین وضعیت برای یک زن، حضور پررنگ او در کانون خانواده و ایفای نقش مادری و همسری است.

در پایان متذکر می‌شویم که در این مقاله، مسئله «ولایت سیاسی زنان»، تنها از منظر قرآن مورد بررسی قرار گرفته است؛ حال آنکه بر همگان پوشیده نیست که قرآن تنها دلیل برای اثبات احکام و مسائل فقهی نیست، بلکه منابع دیگری همچون روایات، عقل و... وجود دارند که لازم است این مسئله از منظر آنها نیز بررسی گردد. بنابراین، زمینه‌ای مناسب به منظور بررسی بیشتر مسئله «ولایت سیاسی زنان»، برای تمامی پژوهشگران به ویژه زنان محقق فراهم است و ضرورت فعالیت علمی در این زمینه بر هیچ کس پوشیده نیست.



فهرست منابع

قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، تحقیق: احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۵ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی، قم: مؤسسه البعثة، قسم الدراسات الإسلامية.
۳. جزری (ابن اثیر)، مبارک بن محمد (بی تا)، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۴. جعفری، محمد تقی (۱۳۸۶ش)، حکمت اصول سیاسی اسلام، بی جا: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین.
۶. حسینی واسطی زبیدی حنفی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.
۷. حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، تصحیح: هاشم رسولی، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۸. خلخالی، سید محمد مهدی موسوی (۱۴۲۲ق)، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، ترجمه: جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۹. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، لغتنامه دهخدا، زیر نظر: محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۰. ذاکری، علی اکبر (۱۳۹۱ش)، «ولایت زنان»، مجله حوزه، ش ۱۶۳ و ۱۶۴، فروردین، ص ۴۵-۱۲۱، وبگاه jh.isca.ac.ir.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، سوریه: دار العلم - الدار الشامیه.

۱۲. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دار الکتاب العربی.
۱۳. سعدی، ابوجیب (۱۴۰۸ق)، القاموس الفقہی لغة و اصطلاحاً، دمشق: دار الفکر.
۱۴. سمرقندی، نصر بن محمد (۱۴۱۶ق)، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، بیروت: دار الفکر.
۱۵. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۸ق)، دلیل تحریر الوسيلة (ولاية الفقيه)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع).
۱۶. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: انتشارات کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی (ع).
۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸م)، التفسیر الکبیر، اردن: دار الکتاب الثقافی.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح: فضل الله یزدی طباطبائی و هاشم رسولی، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق)، تفسیر جوامع الجامع، تصحیح: ابوالقاسم گرجی، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۲۱. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح: احمد حبیب عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. عمید، حسن (۱۳۸۹ش)، فرهنگ عمید، ویرایش: فرهاد قربان زاده، تهران: انتشارات اشجع.
۲۴. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۵. فیومی، احمد بن محمد مقرئ (بی تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: منشورات دار الرضی.
۲۶. قاضی زاده، کاظم (۱۳۷۶ش)، «دین و سیاست از دیدگاه امام خمینی (ع)»، ارائه شده در دومین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، وبگاه imam-khomeini.ir.

۲۷. قرائتی، محسن (۱۳۸۸ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۲۸. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش)، تفسیر القمی، تحقیق: سیدطیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب.
۲۹. گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی (۱۴۱۳ش)، کتاب القضاء، تقریر: سید علی حسینی میلانی، قم: انتشارات دار القرآن الکریم.
۳۰. مدنی، سید جلال الدین (۱۳۷۴ش)، مبانی و کلیات علوم سیاسی، تهران: انتشارات سید جلال الدین مدنی.
۳۱. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: مرکز الکتاب للترجمة والنشر.
۳۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ش)، مجموعه آثار (تعلیم و تربیت در اسلام)، قم: انتشارات صدرا.
۳۳. مظاهری، حسین (۱۳۸۹ش)، «بررسی فقهی شرایط عمومی ولایت - قسمت دوم»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال پانزدهم، ش ۳، پاییز، ص ۵-۳۶.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۵. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸ش)، صحیفه امام علیه السلام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۳۶. مؤمن قمی، محمد (۱۴۳۲ق)، الولاية الإلهية الإسلامية، قم: مؤسسة النشر الإسلامية.
۳۷. وبگاه khamenei.ir.